



به من ایمان نیاورده است  
کسی که شب سیر بخوابد  
و همسایه‌اش چیزی نخورده باشد.  
رسول اکرم (ص)

«همسایه» شرح روایتی از یک زندگی است و ما در هر شماره، یکی از آنها را تصویر می‌کنیم که نیاز به کمک شما دارد تا به نفس کشیدن ادامه دهد. شما می‌توانید برای کمک به خانواده‌ای که در همسایه به روایت زندگی‌اش پرداخته‌ایم از پیوندهای انتهای صفحه استفاده کنید. با اسکن رمزینه قرار داده شده یا وارد کردن نشانی اینترنتی می‌توانید نمایه این خانواده را در سایت «سایه» ببینید و کمک نقدی یا غیرنقدی خود را برایشان ارسال کنید.

## از همدلی در طرح ایتام تا روایتی از یک زندگی که سخت می‌گذرد

# اشک‌ها و لبخندها

این هفته در همسایگی ما

صفحه همسایه

شماره تماس روزنامه جام جم

داخلی ۱۳۶۲-۲۳۰۰۴۰۰۰



علیرضا رافتی

روزنامه‌نگار

۱۶ روزگاری را می‌گذرانیم که به سختی می‌شود لبخند را روی چهره مردم دید. در چهره مردم کوچه و خیابان بیش از این که لبخند پیدا شود، ملغمه‌ای از چند حس آشوب و اضطراب و غم پیدا است. احساس نگرانی از دست دادن شغل، غم قیمت نان و آسایش خانواده که روزه‌روز بالاتر می‌رود. اضطراب بیماری و ترس از دست دادن خویشان و عزیزان. همه اینها باعث شده این روزها لبخند را کمتر ببینیم و تازه اگر هم کسی این روزها به دلایلی لبخند به لب داشته باشد از پشت ماسک معلوم نیست. ما در کوچه و خیابان فقط چشم‌ها را می‌بینیم و همین برای پی بردن به حال آدم‌ها کافی است. لب‌ها شاید بتوانند احساسات را پشت کلمات را حالات مصنوعی مخفی کنند اما چشم‌ها دروغ نمی‌گویند، چشم پنجره روح است. در این روزگار، دستگیری از هم‌نوعان و احوال‌پرسی از مردمی که پنجره روحشان کدر است، بیش از گذشته به یک نیاز اجتماعی تبدیل شده است. در این همدلی‌ها و دستگیری‌ها گاهی به روایتی از اشک‌ها و لبخندها برمی‌خوریم که جنس‌شان اشک و لبخند عادی نیست. لبخند رضایت‌بخشی که اشک در چشمان و بغض در گلویش گره خورده، اصلاً شبیه یک لبخند معمولی نیست یا اشکی که یک پدر مخفیانه و دور از چشم زن و فرزندش می‌ریزد، از غم این که بیکار شده و در تأمین هزینه درمان و تحصیل فرزندش مانده، اصلاً شبیه چند قطره اشک معمولی نیست. در این شماره از صفحه همسایه به روایت این اشک‌ها و لبخندها پرداخته‌ایم.



## تو نیکی می‌کن و در دجله انداز

مدتی پیش در شماره‌ای از صفحه همسایه به معرفی طرح اکرام ایتام و محسنین کمیته امداد امام خمینی (ره) پرداختیم و پیوند مستقیم به پایگاه ثبت‌نام حامیان را در صفحه درج کردیم که خوشبختانه با استقبال خوب شما همسایه‌های گرمای و حامیان زندگی و رشد کودکان بی‌سرپرست و یدسرپرست مواجه شد. در این شماره از صفحه همسایه نیز پای صحبت مصممی دو نفر از حامیان قدیمی این طرح و دو نفر از ایتامی که قبلاً مورد حمایت قرار گرفته بودند، نشستیم. این شایرینی که صاحبان‌شان با قید مطرح نشدن نام و نشان‌شان، آنها را برای ما تعریف کرده‌اند که به گوش همسایه‌ها برسانیم تا در جریان اتفاقات روشنی که در این مسیر زلال برای حامیان و ایتام افتاده، قرار بگیرند و خودشان هم به جریان این رودخانه زلال ملحق شوند. طرح اکرام ایتام و محسنین، دوده‌ای است که در کمیته امداد امام خمینی (ره) در حال اجراست و هدف آن ایجاد شبکه دستگیری از کودکان بی‌سرپرست و یدسرپرست توسط حامیان مردمی است. در این طرح شما می‌توانید با ورود به پایگاه اینترنتی طرح یا با حضور در دفاتر کمیته امداد به‌عنوان حامی ثبت‌نام کرده و حمایت از یک یا چند کودک را در هر کجای ایران و با هر شرایطی که مدنظر دارید به عهده بگیرید. طی این حمایت شما ماهانه مبلغ معینی را که حداقل آن ۱۰ هزار تومان است به حساب کودک واریز می‌کنید و همچنین می‌توانید به‌طور پیوسته با مددکار یا خود کودک در ارتباط باشید.

هنوز موعد سر ماه نرسیده بود که همسرم شغل مناسبی پیدا کرد و بعد از آن وضع زندگی‌مان روزبه‌روز بهتر شد. حالا چند سال است که ما حامی فاطمه هستیم و بهتر است بگوییم فاطمه حامی ماست. یا دخترخانم دیگری که پدرشان از حامیان قدیمی طرح اکرام است و چند سال می‌شود که حمایت از چند کودک یتیم را به عهده دارد برایمان از قطع امید پزشکان از پدرش می‌گفت. از این که یک شب در بیمارستان وقتی مطمئن بودند شب آخر پدر است، سر نماز باخداي خودش درد دل کرده که پدرش را برای بچه‌های یتیمی که حامی آنهاست. نگه دارد و پدر بعد از مدتی به زندگی برگشته است.

از چیزی که بتوانید فکرش را کنید، می‌گذشت. او اصرار داشت درش را ادامه دهد و از طرفی خانواده از پس مخارج تحصیل برنی‌آمدند. تا این‌که در طرح اکرام، یک خبر حمایت از او را به عهده گرفت و در زمان کنکور به‌طور رایگان در موسسه کنکور ثبت‌نام شد و توانست وارد دانشگاه شود و تا همین حالا هم دست حمایت آن حامی را پشت سرخود داشته باشد. یا دخترخانمی که حالا با نمره عالی و مدرک کارشناسی از دانشگاه فارغ‌التحصیل شده، می‌گوید در دوران تحصیل در دانشگاه روزگار خیلی به ما سخت می‌گرفت. حامی کمیته امداد را داشتیم اما باهمم دخل و خرجمان باهم نمی‌خواند. مادرم در خانه مردم کار می‌کرد بلکه بتواند خرج تحصیل و شهریه دانشگاه مرا بدهد. برای پرداختن شهریه دانشگاه وام گرفته بودیم و موعد پرداخت وام رسیده بود اما پولی برای پرداخت نداشتیم. به ضامن وام‌مان زنگ زده بودند و آبرویمان بیش از پیش به خطر افتاده بود اما چاره چه بود؟ یک روز که اتفاقی به کمیته امداد رفته بودم، مسؤول کمیته گفت راستی! حامی شما مبلغی را به حساب‌تان واریز کرده و به من گفته به اطلاع‌تان برسانم. وقتی سراغ حساب‌مان رفتیم و مبلغ واریزی را چک کردیم، دیدیم دقیقاً همان مبلغی است که بابت بازپرداخت وام باید بپردازیم.

### پای صحبت ایتام

شاید «ایتام» کلمه مناسبی نباشد برای وصف کسانی که در این شماره از همسایه پای صحبت و درد دل‌شان نشستیم. آنها روزی عضو فهرست ایتام کمیته امداد بودند و حالا که در میانه جوانی هستند، انسان‌های مهمی برای جامعه شده‌اند. جوانی که با رتبه تکرریمی در کنکور کارشناسی ارشد پذیرفته شده و حالا در دانشگاه تهران، کارشناسی ارشد مدیریت می‌خواند، می‌گوید شرایط آتش را مدیون حمایت حامیان است. می‌گوید در کودکی وقتی پدرش را از دست داد، زندگی‌شان سخت‌تر

وقتی پای درد دل و خاطرات حامیان می‌نشینیم، آن قدر با احساسات و خاطرات مشابه مواجه می‌شویم که حس می‌کنیم همه این خاطرات را می‌شود در قالب یک خاطره روایت کرد. نکته شگفت‌آور ماجرا در خاطرات حامیان ایتام این است که انکار همه اتفاقی‌هایی که برایشان افتاده از یک جا نشأت می‌گیرد و همه احساساتی که تجربه کرده‌اند، یکی بوده است. تقریباً همه‌شان از مشکلاتی می‌گویند که در زندگی‌شان پیش آمده و بعد با توکل به خدا و کمک به ایتام به طرز معجزه‌واری حل شده است. خانمی می‌گوید وقتی حامی فاطمه شد پرداخت ماهانه حداقل مقرر این کودک یتیم برایشان ناممکن بود. همسرش از کار بیکار و مدتی بود که تمام پس‌اندازشان را هم خرج کرده بودند و دیگر چرخ زندگی داشت لنگ می‌زد. به هر دری می‌زدند و درددل‌شان نشستیم. آنها روزی عضو فهرست ایتام کمیته امداد بودند و حالا که در میانه جوانی هستند، انسان‌های مهمی برای جامعه شده‌اند. جوانی که با رتبه تکرریمی در کنکور کارشناسی ارشد پذیرفته شده و حالا در دانشگاه تهران، کارشناسی ارشد مدیریت می‌خواند، می‌گوید شرایط آتش را مدیون حمایت حامیان است. می‌گوید در کودکی وقتی پدرش را از دست داد، زندگی‌شان سخت‌تر



## غم بیکاری پدر بر دل دختر

مددجو، دخترچه دانش‌آموزی است که همراه پدر و مادرش در یک خانه استیجاری ۳۰ متری دریکی از محله‌های محروم تهران زندگی می‌کند. پدر این دخترخانم پیش‌ازاین پیک موتوری یک رستوران بوده که حالا با شیوع کرونا و محدودیت‌های اعمال‌شده، رستوران بسته‌شده و پدر خانواده بیکار. مادر این خانواده نیز به‌صورت پاره‌وقت در سرای محله محل‌شان کار نظافت انجام می‌دهد اما به دلیل مشکل ریوی و تنفسی قادر به انجام کار زیاد نیست. این خانواده عضو بهزیستی‌اند اما کمک دریافتی از این مجموعه نیز کفاف زندگی‌شان را نمی‌دهد. دختر این خانواده کم‌شنواست و از سمعک استفاده می‌کند و در حال طی مراحل درمان است که هزینه‌های آن اندازه جیب این خانواده نیست. همچنین خانواده باوجود همه این هزینه‌ها، از پس هزینه‌های تحصیلی فرزندشان از قبیل کتاب و لوازم تحریر و... برنمی‌آیند. در این شماره قصد داریم به کمک شما همسایه‌های عزیز مبلغ هرچند ناچیزی را برای کمک هزینه تحصیلی دختر این خانواده تهیه کنیم.

قدیم‌ترها رسم ناشایستی که بین معلم‌ها رایج بود، این بود که روز اول مدرسه اسم یک‌یک دانش‌آموزان را که صدا می‌زدند، شغل پدرشان را می‌پرسیدند. پرسش بی‌پوده‌ای که معلوم نبود پاسخ آن به چه‌کارشان می‌آید. شاید هنوز هم باشند ازاین دست معلمانی که هرسال بهت و نگرانی کودکی را از گفتن شغل پدرش می‌بینند و باز سال بعد این سؤال بی‌پوده را تکرار می‌کنند. بدون توجه به این‌که شاید کسی بین این همه فرزند دکتر و مهندس و کارمند پیدا شود که پدرش شغل مناسبی نداشته یا بیکار باشد. (البته حتماً نه آن قدر بیکار که از بچه‌های مردم شغل پدرشان را بپرسد) این مسأله امروز که این شماره از همسایه را می‌خوانید برایتان ملموس‌تر است. شاید شما هم ماجرای پیش‌آمده دریکی از برنامه‌های تلویزیون را دیده‌اید که مجری از دختری که کنار پدرش ایستاده می‌پرسد: اذیت نمی‌شوی که پدرت راننده تاکسی است؟! البته بعد از آن، مجری مقابل دوربین عذرخواهی کرد و توضیحاتی داد ازاین دست که پدر خودش هم راننده تاکسی بوده و پدر ناظر بخش هم راننده تاکسی بوده و لابد پدران همه عوامل پشت‌صحنه هم راننده تاکسی بوده‌اند! اما همه این حرف‌ها پاسخ یک لحظه بهت و بغض دختری نمی‌شود که جلوی معلم و بقیه دانش‌آموزان نمی‌داند شغل پدرش را چه بگوید. دخترک نمی‌داند خدا را شکر کند از این‌که امسال مدارس به‌صورت مجازی برگزار می‌شود و قرار نیست جلوی معلم و دانش‌آموزان نگران این پرسش بی‌پوده باشد یا خدا کند که مدرسه‌ها دوباره حضوری برگزار شود تا دغدغه گوشی هوشمند و هزینه اینترنت را نداشته باشد. نمی‌داند گفتن جمله «پدرم بیکار است» سخت‌تر

است یا گفتن جمله «به دلیل نداشتن هزینه خرید اینترنت نتوانستم در کلاس حاضر شوم». پدر این دختر، پیک موتوری یک رستوران بود. زندگی‌شان بد نبود. هیچ‌وقت درآمدی نداشتند که با آن غصه فردا را نخرند و شب سرراحت بر بالش بگذرانند. اما همیشه لقمه نانی بود که بخورند و خدا را شکر کنند. در یک خانه استیجاری ۳۰ متری در محله‌ای محروم در تهران زندگی می‌کردند و حقوق پیک موتوری پدر و درآمد کار پاره‌وقت مادر در سرای محله به همراه کمک مختصری که بهزیستی می‌کرد، دست‌وپاشکسته کفاف زندگی‌شان را می‌داد. آخر هزینه‌های زندگی‌شان مثل یک خانواده سه نفره عادی نبود. دخترک مشکل شنوایی داشت و باید از سمعک استفاده می‌کرد و همچنین تحت درمان مستمر قرار می‌گرفت و اینها همه هزینه بود. البته که مادر هم مشکل ریوی و تنفسی داشت اما دم از دوا و دکتر نمی‌زد که چرخ زندگی‌شان بیش از این لنگ نزنند. حالا اما داستان فرق کرده است. هنوز هم در همان خانه استیجاری ۳۰ متری زندگی می‌کنند، هنوز هم مادر باوجود سرفه‌ها و مشکلات تنفسی‌اش به‌طور پاره‌وقت در سرای محله نظافت می‌کند، هنوز هم کمک مختصر بهزیستی می‌رسد اما پدر دیگر کارش را از دست داده، رستورانی که در آن پیک موتوری بود به دلیل کرونا بسته‌شده و دیگر آن آب‌باریکه به خانه‌شان راه ندارد. حالا خانواده در کنار هزینه‌های سنگین درمان دخترک، حتی غم هزینه‌های ناچیز تحصیالش را هم دارند و چشم‌انتظار کمکی مختصرند تا از پس هزینه‌های فعلی تحصیل او بآیند که در آینده‌ای نزدیک پدر دوباره کار پیدا کند و چرخ زندگی‌شان هرچند لنگان به حرکت بیفتد.



برای عضویت  
در طرح  
اکرام ایتام و  
محسنین  
از این پیوند  
استفاده کنید



برای کمک  
به این خانواده  
از این پیوند  
استفاده کنید